

تا آخر عمر جلوی برادرانش جمله‌ای که «چاه» در آن باشد، بر زبان نیاورد!

روزی حاج میرزا احمد عابد نهاوندی مشهور به حاج مرشد چلوبی می‌فرمودند: هر وقت از کسی به تو بدی رسید، سعی کن به رویش نیاوری. خجالت‌زده کردن اشخاص صفت خوبی نیست و گفت: حضرت یوسف پس‌ازاینکه از چاه نجات یافت و عزیز مصر شد، برادرانش به او رسیدند؛ تا آخر عمر جلوی برادرانش جمله‌ای که «چاه» در آن باشد، بر زبان نیاورد!

جناب مرشد در چلوکبابی خود تابلویی بسیار عجیب نصب کرده بودند که روی آن نوشته شده بود:



و این فقط شعار نبود و مرشد هرروز و همیشه به آن عمل می‌نمود. شی جناب مرشد در عالم رؤیا می‌بیند که حضرت رسول(ص) و حضرت علی(ع) وارد مغازه مرشد می‌شوند و با انگشت مبارک، تابلو را به هم نشان می‌دهند و لبخندی از روی رضایت می‌زنند و می‌روند.

کتاب بهترین کاسب قرن

تهیه و تنظیم:

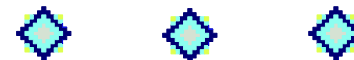
واحد فرهنگی کانون بقیه ...

مسجد صاحب‌الزمان(عج) رضی آباد پایین

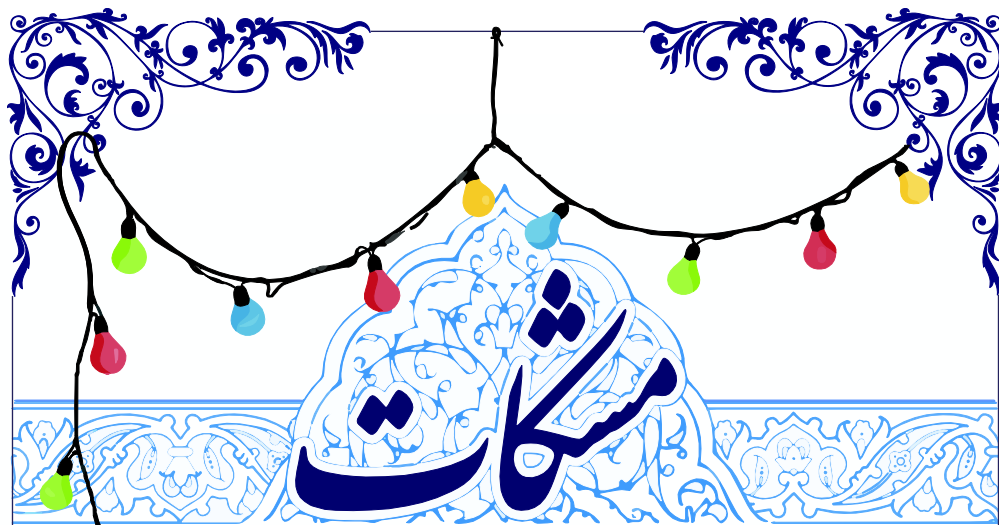
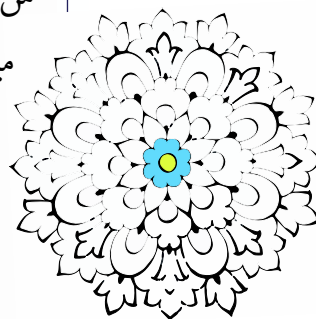
E-Mail: mahname.meshkat@yahoo.com

SMS: ۵۰۰۰۳۹۱۷۵۰

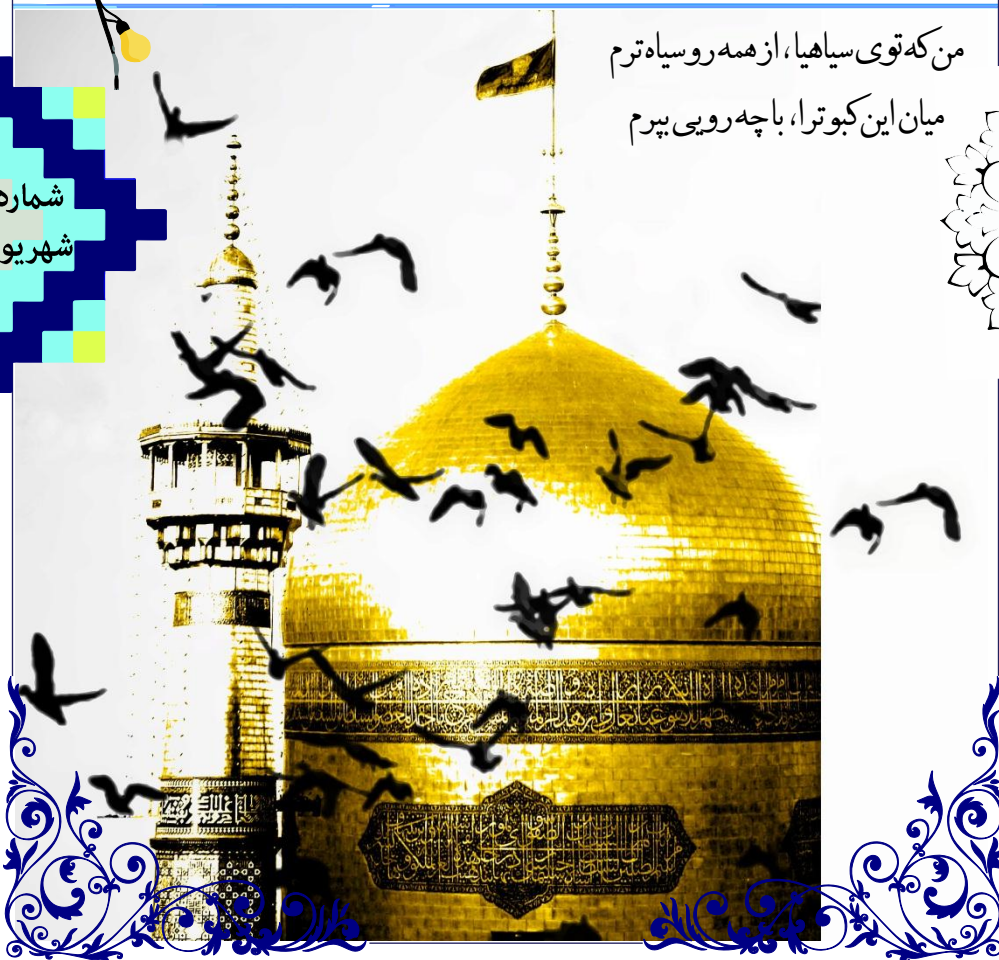
منتظر مطالب زیبای شما هستیم.



من که توی سیاهیا، از همه روسیاه‌ترم
میان این کبوترها، باچه رویی پیرم



شماره ۲۹
شهریور ۹۴



سیدی که دزد را عاقبت به خیر کرد

هر دلخوری که بین ما و دیگران پیش می‌آید، فرصتی برای بزرگ‌تر شدن ما است، درواقع با تبدیل این تهدید به فرصت می‌شود با یک بخشش به موقع، مراحل از رشد را به یک‌باره سپری کرد.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾

نساء آیه ۱۴۹

اگر خیری را به آشکار انجام دهید یا پنهان دارید یا از بدی دیگران درگذرید، خدا عفو کننده و تواناست.

آقا سید مهدی قوام (ره) مرد بسیار بزرگوار و با سعه صدری بود؛ ایشان در عفو و گذشت کسانی که در حقشان بدی کرده بودند، منحصر به فرد بودند.



شبی دزدی وارد منزل ایشان می‌شود؛ بعد از بررسی منزل سراغ فرش می‌رود، همین‌که فرش را جمع می‌کند و در حال بردن است، آقا سید مهدی بیدار می‌گردد، دزد بسیار دست‌پاچه می‌شود و نمی‌داند که قرار است

چه بلایی سرش آید؟! اما مرحوم سید با کمال خونسردی به او می‌گوید: این فرش را برای چه می‌خواهی؟ می‌خواهی این فرش را چه کنی؟ دزد می‌گوید: نیازمندم، می‌خواهم آن را بفروشم.

آقا سید مهدی می‌گوید: اگر خودت بفروشی، آن را از تو ارزان می‌خرند؛ من آن را به تو مباح کردم، حلالیت باشد! برو آخر بازار عباس‌آباد، بگو: من را سید مهدی فرستاده! آن را بفروش و برو با آن کاسبی کن!

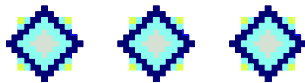
آن شخص که بزرگواری آن عالم خوش‌طینت را دید منقلب شد و رفت از فروش همان فرش کاسبی راه انداخت و اهل عبادت و تقوی شد.

با اقتباس و ویراست از کتاب نکته‌ها از گفته‌ها

وضوی شیطانی!

رهایش کنی، وضویش نیم ساعت طول می‌کشد! چنان دقتی به خرج می‌دهد که نماز جماعت از کفش می‌رود. اگر وضو آن قدر طول بکشد که اعضای قبلی خشک شوند، وضو باطل است. در ضمن، در روایت، «وسواس در وضو» عملی از شیطان شمرده شده است.

توضیح المسائل مراجع، مسئله ۲۹۹



کل وزن اینترنت به اندازه یک توت‌فرنگی!

امروزه اکثر اطلاعات در قالب فایل‌هایی بر روی رسانه‌های ذخیره‌سازی کامپیوترها ذخیره می‌شوند. اگر به نحوه ذخیره‌سازی این اطلاعات نگاهی بیندازیم می‌بینیم که داده‌ها به صورت های متفاوت در نهایت به وسیله الکترون‌ها روی رسانه ذخیره‌سازی ذخیره می‌شوند.

بر اساس محاسبه صورت گرفته، وزن تمام الکترون‌های موجود در الکتریسته برای به کار انداختن اینترنت برای حدود ۷۵ تا ۱۰۰ میلیون سرور پشتیبانی اینترنت، ۵۰ گرم است.

کل این میزان به اندازه حدود ۴۰ میلیارد وات است که وزنی معادل یک توت‌فرنگی درشت دارد. حتی اگر بخواهیم تمام رایانه‌های خانگی را نیز به این میزان بیفزاییم، وزن آن‌ها به سختی از سه توت‌فرنگی فراتر خواهد رفت.



تابناک

به خاطر مادر



«زمستان بود، منتظر بودم مجتبی از جبهه
برگرده، شب شد و هر چه به انتظارش
نشستم نیامد تا اینکه خوابم برد ...
... صبح زود بلند شدم تا برم نون بگیرم.

وارد حیاط که شدم همه جارو برف پوشانده بود، هوا خیلی سرد شده بود.

درب خانه رو که باز کردم، دیدم پسر م توی کوچه خوابیده.

بیدارش کردم و گفتم: کی از جبهه برگشتی مادر؟

سلام کرد و گفت: نصف شب رسیدم.

گفتم: پس چرا در نزدی پیام باز کنم؟

گفت: مادر جون! گفتم نصف شبی خوابیدین، ممکنه با در زدن من هُل کنین،

واسه همین دلم نیومد بیدارتون کنم. پشت در خوابیدم تا صبح بشه...»

برگی از خاطرات شهید مجتبی خوانساری / از زبان مادر شهید

نگاهی دیگر



اتفاقات اطراف ما همه درس است و کافی است در کلاس

درس، کمی در آن ها تفکر کنیم. در اتاق تاریکی نشسته بودم

و به محیط اطرافم نگاه می کردم، چیزی دیده نمی شد.

عینکم را زدم و گفتم شاید دلیل این دید کم با عینک مرتفع شود. اما تغییری حاصل نشد

و دومرتبه چیزی دیده نمی شد. همین جا یک نتیجه گیری کردم ،تا زمانی که انسان در

تاریکی زندگی می کند زدن عینک های قوی که دید انسان را تقویت کنند هم مؤثر نخواهد

بود. تنها باوجود نور و قرار گرفتن در محیط نورانی عینک زدن ها و تغییر دید مؤثر واقع

می شود. تنها زمانی که باخدا باشیم آنگاه فکرهای ما نتیجه خواهند داشت.

چه کسی نیازمندتر است؟



یک بار می گوید: «من که نمی شناسمش»، بار دیگر می گوید:

«دروغ می گوید»، دفعه بعدی: «می تواند کار کند و خودش پول دربیآورد».

خلاصه هر بار توجیه و بهانه ای می آورد تا پول ندهد! خیال می کند با این

عذر و بهانه ها می تواند خودش را راحت کند. یکی نیست به این بیچاره

بگوید که تو به این «دادن» نیازمندتری تا او به این «گرفتن».

امام علی (ع) همانا «نیاز شما به پاداش آنچه عطا می کنید» بیش تر

است از «نیاز فقیر به آنچه از شما می گیرد».

اصلاً چرا وقتی پول می دهی، نگاهت به آن فقیر نیازمند است! تو باید نگاهت به بالا باشد،

به سوی خدا. بله، توداری با او معامله می کنی.

البته در کمک رسانی به فقیران بهتر است که آن ها را شناسایی کنیم و واقعاً به کسی که

نیازمند است کمک کنیم. در این میان برخی به ظاهر فقیر، کوچه کوچه و منزل به منزل

می گردند و یک محله را جارو می کنند که با شناسایی مستحقان می توان کمک های خود

را هدفمند کرد.

به عمل کار برآید

کسی که کردارش او را به جایی نرساند، افتخارات خاندانش او را به جایی نخواهد رسانید.

نهج البلاغه، حکمت ۲۳



پوستین کهنه در دربار

ایاز، غلام شاه محمود غزنوی (پادشاه ایران) در آغاز چوپان بود. وقتی در دربار سلطان محمود به مقام و منصب دولتی رسید، چارق و پوستین دوران فقر و غلامی خود را به دیوار اتاقش آویزان کرده بود. هرروز صبح اول به آن اتاق می‌رفت و به آن‌ها نگاه می‌کرد و بدبختی و فقر خود یاد می‌آورد و سپس به دربار می‌رفت. او قفل سنگینی بر در اتاق می‌بست. درباریان حسود که به او بدبین بودند خیال کردند که ایاز در این اتاق گنج و پول پنهان کرده و به هیچ‌کس نشان نمی‌دهد. به شاه خبر دادند که ایاز طلاهای دربار را در اتاقی برای خودش جمع و پنهان می‌کند. سلطان می‌دانست که ایاز مرد وفادار و درستکاری است. اما گفت: وقتی ایاز در اتاقش نباشد بروید و همه طلاها و پول‌ها را برای خود بردارید.

نیمه‌شب، سی نفر با مشعل‌های روشن در دست به اتاق ایاز رفتند. با شتاب و حرص قفل را شکستند و وارد اتاق شدند. اما هرچه گشتند چیزی نیافتند. فقط یک جفت چارق کهنه و یکدست لباس پاره آنجا از دیوار آویزان بود. آن‌ها خیلی ترسیدند، چون پیش سلطان دروغ‌گو می‌شدند.

وقتی پیش شاه آمدند شاه گفت: چرا دست‌خالی آمدید؟ گنج‌ها کجاست؟ آن‌ها سرهای خود را پایین انداختند و معذرت‌خواهی کردند. سلطان گفت: من ایاز را خوب می‌شناسم او مرد راست و درستی است. آن چارق و پوستین کهنه را هر روز نگاه می‌کند تا به مقام خود مغرور نشود و گذشته‌اش را همیشه به یاد بیاورد.

کم‌گوی

از حکیمی پرسیدند که چرا استماع تو از نطق تو زیادت است؟ گفت: زیرا که مرا دو گوش داده‌اند و یک‌زبان، یعنی دوچندان که می‌گویی می‌شنوی...

کم‌گوی و به‌جز مصلحت خویش مگوی
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

یک‌بار واقعاً برای ظهور دعا کنیم

برای قوم بنی‌اسرائیل مقدر بود که به مدت ۱۰۰ سال با حیرت و سرگردانی گرفتار باشند پس از گذشت ۸۳۰ سال چاره‌ای اندیشیدند و ۱۰ روز گریه و تضرع کردند و به درگاه پروردگار توبه کردند خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت، به حضرت موسی و هارون فرمان داد که آن‌ها را از دست فرعونیان نجات دهند و به این طریق ۲۷۰ سال در فرج آن‌ها تعجیل شد.

بحارالانوار ج ۱۸، ص ۲۳۲

امام صادق(ع) پس از بیان این مطلب فرمودند: اگر شما شیعیان نیز این کار را انجام دهید خداوند به شما گشایش دهد و فرج ما را می‌رساند ولی اگر انجام ندهید امر فرج به آخرین وقت تعیین شده منتهی می‌شود.

فرستنده آقای مصطفی صافی

ارباب باانصاف

یکی از توصیه‌های مهم ائمه اطهار(ع) به پیروانشان، رفتار مناسب با زیردستان بوده. به شکلی که زیردستان احساس کوچکی نکنند و عزتشان حفظ شود. امام رضا می‌فرمودند: پیش از آنکه عرقشان خشک شود، مزدشان را بپرداز.

هرگاه تنها بود، اطرافیان و خدمتکارانش را گرد خویش جمع می‌کرد، با آن‌ها سخن می‌گفت و جویای حال و اوضاعشان می‌شد. هنگام نشستن بر سر سفره نیز هیچ‌کس را فراموش نمی‌کرد؛ از نگه‌دارنده اسب‌ها گرفته تا رگزن(حجامت کننده) بر سر سفره خویش می‌نشاند.

خدای مایکی، پدر و مادرمان هم یکی است، و جزا و پاداش بستگی به عمل افراد دارد. این سخن را در جواب فردی گفت که از مشترک بودن سفره ایشان و خادمان و همراهانش متعجب شد و سپس گفت: «قربانت شوم، ای کاش سفره غلامان و نوکران را جدا می‌کردید».

کتاب امام رضا(ع) وزندگی

فرستنده آقای جواد عالیقدری